

Submit Date: 20 December 2025
Revise Date: 09 April 2026
Accept Date: 16 April 2026
Initial Publish: 19 April 2026
Final Publish: 20 February 2027

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Application of Criminal Psychology in the Identification and Prevention of Terrorism: An Analysis of Structures, Patterns, and Strategies

Reza Abed¹, Asghar Abbasi*¹, Kamian Khazaei²

1. Department of Law, Cha.C., Islamic Azad University, Chalus, Iran
2. Department of Psychology, Cha.C., Islamic Azad University, Chalus, Iran

* Corresponding Author's Email: Drabbasi191@iau.ac.ir

ABSTRACT

Terrorism, as one of the most complex security threats of the contemporary era, is not merely a political or military phenomenon; rather, in many instances, it is rooted in intricate psychological and social processes. This article adopts an interdisciplinary approach to examine the application of criminal psychology in the analysis, identification, and prevention of terrorist behaviors. Drawing upon qualitative data and analyses derived from prior studies, as well as the existing theoretical framework in the field of criminal psychology, the study seeks to address key questions regarding how this scientific discipline influences recruitment processes, ideological formation, and the execution of terrorist acts. The findings of this study indicate that although the majority of terrorists do not suffer from mental disorders, psychological factors such as identity crisis, perceived injustice, and susceptibility to charismatic leadership play a fundamental role in their path toward radicalization. Furthermore, criminal psychology can contribute significantly to countering the spread of terrorism through the identification of behavioral patterns, the analysis of motivations, and the development of preventive interventions. Finally, the article proposes a set of strategies based on psychological interventions and forward-looking policies aimed at reducing terrorist threats.

Keywords: *Criminal Psychology, Terrorism, Radicalization, Prevention, Violent Behaviors*



تاریخ ارسال: ۲۹ آذر ۱۴۰۴
 تاریخ بازنگری: ۲۰ فروردین ۱۴۰۵
 تاریخ پذیرش: ۲۷ فروردین ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ اولیه: ۳۰ فروردین ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ نهایی: ۱ اسفند ۱۴۰۵

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

کاربست روانشناسی جنایی در شناسایی و پیشگیری از تروریسم: بررسی ساختارها، الگوها و راهکارها

رضا عابد^۱، اصغر عباسی^{*}، کامیان خزایی^۲

۱. گروه حقوق، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران
 ۲. گروه روانشناسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران
 * پست الکترونیک نویسنده مسئول: Drabbasi191@iau.ac.ir

چکیده

تروریسم به‌عنوان یکی از پیچیده‌ترین تهدیدهای امنیتی عصر حاضر، صرفاً پدیده‌ای سیاسی یا نظامی نیست، بلکه در بسیاری موارد، ریشه در فرایندهای روانی و اجتماعی پیچیده دارد. این مقاله با رویکردی میان‌رشته‌ای، به بررسی کاربرت روانشناسی جنایی در تحلیل، شناسایی و پیشگیری از رفتارهای تروریستی می‌پردازد. باتکیه بر داده‌ها و تحلیل‌های کیفی برگرفته از مطالعات پیشین و ساختار نظری موجود در حوزه روان‌شناس جنایی، سعی شده است به پرسش‌های اصلی در خصوص نحوه تأثیرگذاری این شاخه علمی در فرایندهای عضوگیری، شکل‌دهی به ایدئولوژی، و اقدامات تروریستی پاسخ داده شود. یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که گرچه اکثریت تروریست‌ها مبتلا به بیماری‌های روانی نیستند، اما عوامل روان‌شناختی نظیر بحران هویت، احساس بی‌عدالتی، و تأثیرپذیری از رهبران فرهمند در مسیر رادیکالیزاسیون آن‌ها نقش اساسی ایفا می‌کند. همچنین، روان‌شناسی جنایی می‌تواند از طریق شناخت الگوهای رفتاری، تحلیل انگیزه‌ها و ارائه مداخلات پیشگیرانه، نقش مؤثری در مهار گسترش تروریسم ایفا کند. در پایان، مقاله راهکارهایی مبتنی بر مداخلات روان‌شناختی و سیاست‌های پیش‌نگرانه برای کاهش تهدیدات تروریستی ارائه می‌نماید.

کلیدواژه‌گان: روان‌شناسی جنایی، تروریسم، رادیکالیزاسیون، پیشگیری، رفتارهای خشونت‌آمیز

نحوه استناددهی: عابد، رضا، عباسی، اصغر، و خزایی، کامیان. (۱۴۰۵). کاربرت روانشناسی جنایی در شناسایی و پیشگیری از تروریسم: بررسی ساختارها، الگوها و راهکارها. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۴(۶)، ۱۹-۱.



مقدمه

پدیده تروریسم به‌عنوان یکی از پیچیده‌ترین چالش‌های امنیتی قرن بیست‌ویکم، ابعاد گسترده‌ای از حیات سیاسی، اجتماعی و روانی جوامع بشری را درنوردیده است. افزایش حملات تروریستی، ظهور و گسترش گروه‌های افراط‌گرا، و رادیکالیزاسیون سریع افراد، نشان‌دهنده ناکارآمدی روش‌های صرفاً قهری و واکنشی در مهار این پدیده است. این واقعیت، نیازمند بازبینی در نگرش‌های سنتی و توجه به رهیافت‌های نوین میان‌رشته‌ای، به‌ویژه بهره‌گیری از علوم رفتاری، مانند روان‌شناسی جنایی، برای تحلیل عمیق‌تر ابعاد این بحران جهانی است. در سال‌های اخیر، روان‌شناسی جنایی به‌عنوان ابزاری کارآمد در درک رفتار مجرمانه، به‌ویژه در حوزه جرایم سازمان‌یافته و ایدئولوژیک، مانند تروریسم، مورد توجه قرار گرفته است (Borum et al., 2014; Esmaeili, 2012).

مطالعات متعدد نشان می‌دهد که برخلاف تصور عمومی، اغلب تروریست‌ها دچار اختلالات شدید روانی نیستند، بلکه تحت تأثیر شبکه‌ای پیچیده از عوامل روانی، اجتماعی و ایدئولوژیک، وارد مسیر رادیکالیزاسیون می‌شوند. در این فرآیند، احساس طردشدگی، شکست‌های هویتی، خشونت‌پذیری تربیتی، و نیاز به معنا و تعلق، افراد را به سمت گروه‌هایی سوق می‌دهد که با ساخت الگوهای ذهنی-ارزشی جدید، آن‌ها را برای انجام اعمال خشونت‌آمیز آماده می‌سازند (Deyanat, 2017; Sinclair & Motavaseli, 2012). رهبران گروه‌های تروریستی با بهره‌گیری از تکنیک‌های روان‌شناختی، مانند القای دوقطبی‌های خیر/شر، بی‌انسان‌سازی دشمن، و بهره‌برداری از باورهای مطلق‌گرا، توانسته‌اند فرآیند سربازگیری و وفادارسازی اعضا را به‌گونه‌ای پیش برند که فرد، خود را نه تنها مأمور، بلکه قربانی یک رسالت اخلاقی و ایدئولوژیک بداند (Motavaseli, 2019; Victoroff, 2005).

در چنین شرایطی، روان‌شناسی جنایی با رویکردی توصیفی-تحلیلی، می‌تواند در دو سطح به مبارزه با تروریسم کمک کند: نخست، با تحلیل انگیزه‌ها، شخصیت‌ها و ساختارهای روانی تروریست‌ها و دوم، با طراحی و ارائه راهکارهای پیشگیرانه برای جلوگیری از جذب افراد در این مسیر. این علم، به‌ویژه در شناسایی ویژگی‌های رفتاری «تروریست‌های گرگ تنها» که بدون ارتباط مستقیم با گروه‌های سازمان‌یافته دست به اقدامات خشن می‌زنند، ظرفیت‌های منحصربه‌فردی دارد. علاوه‌برآن، روان‌شناسی جنایی می‌تواند نقش مؤثری در طراحی سیاست‌های اجتماعی و رسانه‌ای ایفا کند که با تقویت هویت فردی و جمعی، تاب‌آوری روانی جوامع را در برابر افراط‌گرایی افزایش دهد (Bartol & Bartol, 2013; Moblaghi & Mohammadi-Kia, 2014).

با توجه به نکات فوق، هدف مقاله حاضر، واکاوی نقش روان‌شناسی جنایی در تحلیل و پیشگیری از تروریسم با تمرکز بر ساختارها، الگوهای ذهنی و راهکارهای عملیاتی است. این پژوهش با رویکردی میان‌رشته‌ای، سعی دارد ضمن مرور نظریه‌ها و تجربیات موجود، به تحلیل انتقادی ظرفیت‌های این دانش در فهم و مهار رفتارهای تروریستی بپردازد و در پایان، مجموعه‌ای از راهکارهای اجرایی مبتنی بر داده‌های روان‌شناختی و جرم‌شناسانه را برای مقابله مؤثرتر با این پدیده ارائه نماید.

روان‌شناسی جنایی و ظرفیت‌های آن در تحلیل پدیده تروریسم

تعریف روان‌شناسی جنایی

روان‌شناسی جنایی یکی از شاخه‌های مهم و کاربردی علم روان‌شناسی است که با هدف شناخت علمی رفتارهای جنایی، بررسی انگیزه‌های ارتکاب جرم، و تحلیل ویژگی‌های روانی و شخصیتی مجرمان توسعه یافته است. این حوزه با تکیه بر تلفیق دانش روان‌شناسی، جرم‌شناسی و روان‌پزشکی قانونی، می‌کوشد علل و فرایندهای ذهنی مؤثر در شکل‌گیری رفتار مجرمانه را

پیروان خود را بازسازی کرده و آن‌ها را به عاملان خشونت تبدیل می‌کند (Motavasehi, 2019; Post, 2005).

در همین راستا، روان‌شناسی جنایی دارای ظرفیت‌های متعددی در تحلیل و پیشگیری از تروریسم است. این ظرفیت‌ها شامل شناسایی شاخص‌های رفتاری و روانی افراد مستعد افراط‌گرایی، تحلیل انگیزه‌های شخصی و جمعی تروریست‌ها، بررسی فرایندهای عضوگیری در گروه‌های افراطی، و طراحی مداخلات روانی-اجتماعی برای کاهش گرایش به خشونت است (Corner et al., 2003; Gudjonsson, 2016). به‌ویژه در مورد «تروریست‌های گرگ تنها» که بدون ارتباط رسمی با گروه‌های تروریستی، اما تحت تأثیر مستقیم ایدئولوژی‌های افراطی به اقدام خشونت‌آمیز دست می‌زنند، روان‌شناسی جنایی با تحلیل ویژگی‌های شخصیتی و زمینه‌های روانی آنان، می‌تواند نقشی اساسی در پیش‌بینی و مهار خطر ایفا کند (Corner et al., 2008; Horgan, 2016). در مجموع، روان‌شناسی جنایی از طریق رویکردی تحلیلی و کاربردی، پلی میان شناخت فردی و تحلیل ساختاری جرم برقرار می‌کند و در مواجهه با پدیده پیچیده‌ای چون تروریسم، می‌تواند درک عمیق‌تری از انگیزه‌ها، فرایندهای ذهنی و اجتماعی و ریشه‌های شکل‌گیری رفتارهای افراطی فراهم سازد. به‌کارگیری اصول و ابزارهای این علم در سیاست‌گذاری‌های امنیتی و اجتماعی، می‌تواند گامی مؤثر در مسیر پیشگیری هوشمندانه و مداخلات پیش‌نگرانه در برابر تهدیدات تروریستی باشد.

وجوه تمایز آن با سایر شاخه‌های روان‌شناسی و جرم‌شناسی

روان‌شناسی جنایی به‌عنوان یکی از زیرشاخه‌های میان‌رشته‌ای روان‌شناسی و علوم کیفری، گرچه با سایر شاخه‌های روان‌شناسی، همچون روان‌شناسی بالینی، روان‌شناسی اجتماعی، و همچنین با رشته جرم‌شناسی اشتراکاتی دارد، اما در سطح نظری، هدف‌گذاری و روش‌شناسی دارای وجوه تمایز مشخصی است که آن را به

شناسایی کرده و در مسیر پیشگیری، مداخله و اصلاح آن گام بردارد (Bartol & Bartol, 2014; Sotoudeh, 2022).

در تعریف کلاسیک، روان‌شناسی جنایی به‌مثابه «مطالعه علمی رفتار جنایی و فرایندهای روانی دخیل در ارتکاب جرم» معرفی شده است (Bartol, 1995). این رشته بر آن است تا با بررسی دقیق الگوهای فکری، رفتاری و شخصیتی مجرمان، زمینه‌های ذهنی و عینی وقوع جرم را شناسایی کرده و راهکارهای اصلاحی و پیشگیرانه ارائه دهد (Blackburn, 1993). از همین رو، روان‌شناسی جنایی نقش مؤثری در درک پیچیدگی‌های رفتار مجرمانه ایفا می‌کند و یکی از زمینه‌های نوظهور پژوهشی در این عرصه، تحلیل پدیده تروریسم از این منظر است.

تروریسم به‌عنوان نوعی از خشونت سیاسی هدفمند، برخلاف بسیاری از جرایم سنتی، معمولاً از انگیزه‌های صرفاً مالی یا فردی ناشی نمی‌شود، بلکه متأثر از ساختارهای پیچیده روانی، اجتماعی و ایدئولوژیک است. به همین دلیل، تبیین رفتار تروریستی صرفاً از دریچه حقوقی یا امنیتی نمی‌تواند کافی باشد. در این میان، روان‌شناسی جنایی با بررسی فرایندهای ذهنی تروریست‌ها، ریشه‌های افراط‌گرایی، ساختارهای باور و انگیزش، و الگوهای شخصیتی و رفتاری آنان، ابزارهای علمی لازم برای شناخت و تحلیل این پدیده را در اختیار قرار می‌دهد (Horgan, 2005; Silke, 2003).

شواهد پژوهشی نشان می‌دهد که اکثر اعضای گروه‌های تروریستی از اختلالات شدید روانی رنج نمی‌برند؛ بلکه اغلب، افرادی هستند که در بستر بحران هویت، تجربه تبعیض، احساس بی‌عدالتی یا تمایل به تعلق گروهی، وارد فرآیند رادیکالیزاسیون شده‌اند (Deyanat, 2017; Victoroff, 2005). رهبران گروه‌های تروریستی با بهره‌گیری از فنون روان‌شناختی، مانند شست‌وشوی مغزی، القای ارزش‌های مطلق‌گرا، و دست‌کاری شناختی، ذهن

مجربانه زده است و چه ویژگی‌های روانی در او مؤثر بوده‌اند؟» (Gudjonsson, 2006; Sotoudeh, 2022). همچنین،

روانشناسی جنایی با روانشناسی قانونی (Forensic Psychology) نیز متفاوت است، گرچه این دو رشته اغلب به اشتباه مترادف در نظر گرفته می‌شوند. روانشناسی قانونی در عمل بیشتر به ارائه مشاوره‌های تخصصی به دادگاه‌ها، ارزیابی سلامت روانی متهمان، و ارائه شهادت‌های تخصصی در فرایندهای قضایی مشغول است، در حالی که روانشناسی جنایی تمرکز خود را بر تحلیل چرایی رفتار مجربانه، الگوهای رفتاری بزهاران، و ساختار ذهنی آنان در مواجهه با قانون قرار می‌دهد (Bartol & Bartol, 2014; Gudjonsson, 2003).

افزون بر این، روانشناسی جنایی از منظر کاربردی و سیاست‌گذاری نیز جایگاه خاصی دارد. این رشته نه تنها به تحلیل پسینی رفتار مجربانه، بلکه به پیش‌بینی رفتارهای پرخطر، طراحی مداخلات پیشگیرانه، و کمک به فرایندهای اصلاح و بازپروری نیز می‌پردازد. در حوزه تروریسم، روانشناسی جنایی نقش ویژه‌ای در شناسایی نشانه‌های اولیه افراط‌گرایی، تحلیل انگیزش‌های پنهان عاملان تروریستی، و طراحی راهکارهایی برای مهار رادیکالیزاسیون ایفا می‌کند؛ حوزه‌ای که سایر رشته‌ها کمتر به صورت متمرکز به آن پرداخته‌اند (Silke, 2003; Victoroff, 2005). در مجموع، روانشناسی جنایی را می‌توان به مثابه پلی میان روانشناسی نظری، جرم‌شناسی کاربردی، و سیاست‌گذاری کیفری دانست. این رشته با تمرکز بر فرایندهای ذهنی، انگیزشی و رفتاری مرتبط با ارتکاب جرم، و با بهره‌گیری از روش‌های روان‌سنجی، مصاحبه‌های بالینی، و تحلیل رفتار، رویکردی منحصر به فرد در فهم و مهار پدیده‌هایی همچون خشونت، افراط‌گرایی و تروریسم ارائه می‌دهد.

شاخه‌ای مستقل و متمایز در مطالعات رفتاری-کیفری بدل کرده است.

نخستین تمایز روانشناسی جنایی با سایر شاخه‌های روانشناسی در موضوع مطالعه و هدف آن نهفته است. در حالی که روانشناسی بالینی تمرکز خود را بر ارزیابی، تشخیص و درمان اختلالات روانی و هیجانی در افراد قرار می‌دهد، روانشناسی جنایی فراتر از صرف تشخیص، به بررسی روابط میان ساختار روانی افراد و بروز رفتار مجربانه می‌پردازد. هدف اصلی آن نه درمان، بلکه تحلیل، پیش‌بینی، و مداخله در فرآیند ارتکاب جرم است (Bartol & Bartol, 2014).

از سوی دیگر، روانشناسی اجتماعی عمدتاً به مطالعه تعاملات فردی و گروهی در بستر جامعه و تأثیر عوامل محیطی و فرهنگی بر رفتار فردی می‌پردازد، حال آنکه روانشناسی جنایی این متغیرها را از منظر بزهارکاری بررسی کرده و آن‌ها را با رفتارهای ضداجتماعی و انحرافی مرتبط می‌سازد. به بیان دیگر، روانشناسی اجتماعی ممکن است خشونت یا پرخاشگری را در زمینه‌ای وسیع‌تر و غیرمجربانه بررسی کند، در حالی که روانشناسی جنایی، رفتار پرخاشگرانه را در چارچوب ارتکاب جرم تحلیل می‌نماید (Azargin, 2017; Blackburn, 1993).

تمایز دیگر روانشناسی جنایی با جرم‌شناسی (Criminology) نیز شایان توجه است. جرم‌شناسی به عنوان علمی مستقل در حیطه حقوق کیفری، بیشتر بر بررسی علل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جرم متمرکز است و در تلاش است تا از منظر کلان‌نگرانه، ساختارهای بزها را تحلیل کند. در مقابل، روانشناسی جنایی تمرکز خود را بر سطح خرد و فردی نهاده و به تحلیل فرایندهای شناختی، هیجانی، انگیزشی و رفتاری در مجربان می‌پردازد. به عبارت دیگر، در حالی که جرم‌شناسی به پرسش «چه عواملی در جامعه جرم را افزایش می‌دهند؟» پاسخ می‌دهد، روانشناسی جنایی به دنبال پاسخ به این سؤال است که «چرا فرد مجربان دست به عمل

پتانسیل کاربردی آن در تحلیل ذهنیت و رفتار مجرمان تروریست

تروریسم به‌عنوان یکی از اشکال پیچیده و هدفمند خشونت سیاسی، نه تنها با انگیزه‌های آشکار اجتماعی یا ایدئولوژیک پیوند دارد، بلکه در لایه‌های پنهان خود، ساختارهای روانی خاصی را بازتاب می‌دهد که بدون تحلیل‌های تخصصی روان‌شناختی، قابل شناسایی و مدیریت نخواهند بود. در این میان، روان‌شناسی جنایی با دارا بودن ابزارهای دقیق تحلیل شناختی، انگیزشی و رفتاری، یکی از توانمندترین رویکردهای علمی برای درک ذهنیت عاملان تروریسم محسوب می‌شود (Horgan, 2005; Post, 2005).

یکی از مهم‌ترین پتانسیل‌های روان‌شناسی جنایی، توانایی آن در تحلیل انگیزه‌های درونی تروریست‌هاست؛ انگیزه‌هایی که الزاماً با منافع مادی یا انتقام شخصی پیوند ندارند و اغلب در بستری از بحران هویت، احساس ناتوانی، تجربه طرد یا نیاز به تعلق گروهی شکل می‌گیرند. این انگیزه‌ها به کمک چارچوب‌های شناختی خاص، از جمله باورهای افراطی، تفکر دوقطبی، و احساس «رسالت اخلاقی»، به کنش‌های خشونت‌آمیز بدل می‌شوند (Corner et al., 2016; Victoroff, 2005). روان‌شناسی جنایی می‌تواند این ساختارهای شناختی را از طریق آزمون‌های روان‌سنجی، مصاحبه‌های بالینی و تحلیل محتوای بیانیه‌ها و رفتارها شناسایی کرده و الگوهای مشترک میان تروریست‌ها را استخراج نماید.

افزون بر این، روان‌شناسی جنایی نقش محوری در تحلیل فرآیند رادیکالیزاسیون روانی دارد. این فرآیند که از مرحله احساس بی‌عدالتی یا خشم فردی آغاز شده و به پذیرش ایدئولوژی افراطی و نهایتاً اقدام خشونت‌آمیز ختم می‌شود، در قالب مدل‌های سه‌مرحله‌ای یا چندمرحله‌ای در ادبیات روان‌شناسی توصیف شده است (McCauley & Moskaleiko, 2008). روان‌شناسی جنایی می‌تواند با تحلیل دقیق تجربیات شخصی تروریست‌ها،

محیط‌های تأثیرگذار، فرآیند ذهنی توجیه خشونت و تعامل فرد با گروه‌های افراطی، زمینه‌های مداخله پیشگیرانه را شناسایی کند. پتانسیل دیگر این حوزه، در پیش‌بینی و شناسایی افراد در معرض افراط‌گرایی است. از طریق بررسی برخی نشانگان روانی، مانند احساس مزمن بی‌قدرتی، اختلالات هویتی، انعطاف‌ناپذیری شناختی، یا وابستگی افراطی به گروه، می‌توان شاخص‌هایی برای غربالگری روان‌شناختی طراحی کرد. در برخی کشورها، این مدل‌ها برای تشخیص زودهنگام افراد مستعد افراط‌گرایی در زندان‌ها، مدارس یا جوامع مهاجر مورد استفاده قرار گرفته‌اند (Borum, 2011; Horgan, 2008).

همچنین، روان‌شناسی جنایی در تحلیل رفتار پس از جرم نیز کاربرد دارد. شناخت نحوه مواجهه تروریست با پیامدهای کنش، میزان پشیمانی، نگرش به قربانی، و ثبات اعتقادی او، می‌تواند در تصمیم‌گیری درباره بازپروری یا مجازات هدفمند مؤثر باشد. مطالعات نشان می‌دهند که برخی تروریست‌ها پس از تجربه عملی خشونت، دچار فروپاشی روانی یا تردید در اعتقادات می‌شوند؛ تحولی که تنها با مداخلات روان‌شناختی می‌توان آن را رصد و هدایت کرد (Post et al., 2009; Silke, 2011). از سوی دیگر، روان‌شناسی جنایی ظرفیت‌های بالایی در طراحی برنامه‌های خروج از افراط‌گرایی دارد. این برنامه‌ها که مبتنی بر شناخت دقیق ساختار ذهنی و ارزشی تروریست‌ها تدوین می‌شوند، می‌کوشند با جایگزینی باورها، ایجاد پیوندهای اجتماعی جدید، و بازسازی هویت، فرد را از شبکه‌های خشونت‌گرا جدا کنند. موفقیت این برنامه‌ها، مستقیماً وابسته به درک عمیق روان‌شناسان جنایی از ذهنیت و ویژگی‌های رفتاری افراد افراط‌گراست (El-Said, 2015; Rabasa et al., 2010).

در نهایت، روان‌شناسی جنایی به‌ویژه در عصر دیجیتال، می‌تواند از طریق تحلیل رفتار مجازی تروریست‌ها، الگوهای گفتاری، نوع تعامل با محتوای افراطی، و نشانه‌های رادیکالیزاسیون در فضای

هستند و ایدئولوژی‌های افراطی را پاسخی برای بحران درونی خود می‌یابند. در همین فرآیند، آن‌ها به گروهی از «دیگران» یا «دشمنان» نگاه غیرانسانی پیدا کرده و استفاده از خشونت را به‌عنوان ابزار مشروع دفاع یا انتقام توجیه می‌کنند (Victoroff, 2005).

در سطح رفتاری، نشانه‌هایی نظیر انزوای اجتماعی، قطع ارتباط با خانواده یا دوستان نزدیک، تغییر ناگهانی در سبک زندگی، گرایش افراطی به مذهب یا ایدئولوژی خاص، علاقه به سلاح یا عملیات خشونت‌بار، مصرف گسترده محتوای افراطی در فضای مجازی، و حتی تمایل به سفرهای مشکوک، از مهم‌ترین رفتارهای پرخطر محسوب می‌شوند (Gill et al., 2014; Meloy & Gill, 2016). همچنین، افزایش تحریک‌پذیری، بی‌ثباتی هیجانی، اختلالات خواب، و ابراز خشم غیرعادی نسبت به نظام سیاسی یا اجتماعی می‌تواند نشانه‌ای از تحولات درونی منجر به افراط‌گرایی باشد.

مطالعات موردی متعدد نشان داده‌اند که تروریست‌های انفرادی، مشهور به «گرگ‌های تنها»، پیش از اقدام به عملیات، تغییرات رفتاری قابل‌توجهی داشته‌اند که غالباً از سوی اطرافیان مشاهده شده، ولی به دلیل نبود دانش یا حساسیت کافی، نادیده گرفته شده‌اند (Monahan, 2012; Weenink, 2015). بر این اساس، تحلیل این نشانگان در محیط‌هایی چون مدارس، زندان‌ها، جوامع مهاجر یا نهادهای امنیتی می‌تواند در ایجاد سازوکارهای غربالگری و مداخلات پیشگیرانه نقش اساسی ایفا کند.

با وجود اهمیت این نشانه‌ها، روان‌شناسی جنایی تأکید می‌کند که هیچ رفتار یا ویژگی منفردی نمی‌تواند پیش‌بینی‌کننده قطعی تروریسم باشد؛ بلکه باید به تحلیل مجموعه‌ای از عوامل، در قالب «پروفایل رفتاری-روانی» و در بستر اجتماعی-فرهنگی فرد توجه کرد (Meloy & Yakeley, 2014). ابزارهایی همچون VERA-2، ERG2، و مدل‌های ساختارمند قضاوت حرفه‌ای (SPJ)، نمونه‌هایی از تلاش‌های علمی در استانداردسازی ارزیابی خطر

آنلاین را شناسایی کند. این توانایی، در مقابله با گرگ‌های تنها (Lone wolves) که بدون ارتباط مستقیم با سازمان‌ها، اما با تأثیرپذیری از آن‌ها دست به اقدامات مرگبار می‌زنند، نقشی کلیدی دارد (Gill et al., 2014; Weenink, 2015). در مجموع، روان‌شناسی جنایی با دارا بودن ابزارهای تحلیل ذهنی-رفتاری، نه تنها در شناسایی، بلکه در اصلاح، بازپروری و حتی پیشگیری از ورود افراد به مسیر خشونت، نقش آفرین است. ظرفیت‌های این علم، در مواجهه با پدیده پیچیده و چندلایه تروریسم، بیش از هر زمان دیگری اهمیت یافته است.

شناسایی الگوهای رفتاری تروریست‌ها با رویکرد روان‌شناسی

جنایی

نشانه‌شناسی روانی

در مقابله با پدیده تروریسم، شناسایی زود هنگام افراد مستعد گرایش به افراط‌گرایی و ارتکاب خشونت، یکی از مؤثرترین رویکردهای پیشگیرانه محسوب می‌شود. روان‌شناسی جنایی با تکیه بر تحلیل‌های شناختی، هیجانی و رفتاری، ابزارهای ارزشمندی برای شناسایی «نشانگان خطر» یا همان نشانه‌های روانی و رفتاری هشداردهنده در اختیار می‌گذارد که می‌توانند به شناسایی الگوهای رادیکالیزاسیون و احتمال اقدام تروریستی کمک کنند (Borum, 2011; Horgan, 2008). این نشانگان معمولاً مجموعه‌ای از تغییرات تدریجی در سطوح شناختی، هیجانی و رفتاری هستند که به‌صورت انفرادی معنا ندارند، اما در کنار یکدیگر و در بستری خاص، می‌توانند نشانه‌ای از درگیری فرد در مسیر افراط‌گرایی باشند.

نخست، در سطح شناختی-هیجانی، عواملی چون انعطاف‌ناپذیری ذهنی، قطبی‌سازی ارزش‌ها، قربانی‌پنداری، خشم سرکوب‌شده، و باور به ناعدالانه بودن نظم موجود، از نشانه‌های روانی بارز افراد در حال رادیکالیزاسیون به شمار می‌روند (Corner & Gill, 2015). این افراد اغلب در جست‌وجوی معنا، هویت یا رستگاری

تروریست‌ها اغلب دارای انگیزش‌هایی پیچیده و چندلایه‌اند. این انگیزش‌ها ممکن است در ظاهر سیاسی یا دینی جلوه کنند، اما در سطح زیرین، نیاز به هویت، احساس تعلق، انتقام‌جویی، جبران تحقیر، یا حتی میل به جاودانگی را در بر بگیرند. در واقع، بسیاری از افراد در مسیر رادیکالیزاسیون، به دنبال خروج از احساس بی‌معنایی و بازسازی حس ارزشمندی هستند؛ چیزی که گروه‌های افراطی با ارائه نقش‌های «قهرمانانه»، «شهیدگونه» یا «منجی» در اختیار آنان می‌گذارند (Kruglanski et al., 2014; Post, 2007).

تحلیل تاریخچه روانی تروریست‌ها نشان می‌دهد که بسیاری از آن‌ها در گذشته خود، تجربه‌های مشترکی نظیر احساس طرد اجتماعی، خشونت خانگی، فقر فرهنگی، شکست تحصیلی یا شغلی، و از دست دادن حمایت‌های خانوادگی را تجربه کرده‌اند. این تجربه‌ها، در کنار نبود حمایت‌های روانی یا اجتماعی، می‌توانند به تدریج زمینه‌ساز شکل‌گیری نگرش‌های رادیکال و پذیرش خشونت به‌عنوان یک راه‌حل شوند (Corner et al., 2016; Silke, 2003).

علاوه بر این، نوع خاصی از آسیب‌پذیری روانی در میان برخی تروریست‌ها شناسایی شده است که آن‌ها را در برابر تبلیغات ایدئولوژیک و شست‌وشوی ذهنی آسیب‌پذیرتر می‌سازد. به‌ویژه افرادی با ساختارهای شخصیت وابسته، مرزی یا پارانوئید، در شرایط بحرانی، مستعد جذب در گروه‌هایی هستند که پاسخ‌های ساده، مطلق‌گرا و قاطع به بحران‌های ذهنی ارائه می‌دهند (Meloy & Gill, 2016). در این مسیر، رهبران کاریزماتیک، شبکه‌های اجتماعی، و فضای مجازی نقش پررنگی در هدایت فرد به سمت رفتارهای رادیکال ایفا می‌کنند.

روان‌شناسی جنایی همچنین با استفاده از ابزارهایی چون مصاحبه بالینی، آزمون‌های شخصیت (مانند MMPI، NEO، PCL-R)، و تحلیل رفتارهای زبانی یا نوشتاری، می‌تواند به ترسیم پروفایل

افراط‌گرایی هستند که در برخی کشورها در حال اجرا و توسعه‌اند (Pressman & Flockton, 2012). در نهایت، نشانه‌شناسی روانی از منظر روان‌شناسی جنایی، نه تنها ابزاری برای ارزیابی تهدید بالقوه افراد است، بلکه بنیانی برای طراحی برنامه‌های آموزشی، مداخلات اجتماعی، و تدوین سیاست‌های بازدارنده در مقابله با خشونت افراطی به شمار می‌رود. تحلیل دقیق این الگوهای رفتاری و روانی، می‌تواند به فهم ژرف‌تر مسیرهای رادیکالیزاسیون و نیز امکان بازگشت فرد به زندگی عادی، کمک شایانی کند.

تحلیل شخصیت، انگیزش‌ها و تاریخچه روانی تروریست‌ها

درک رفتار تروریستی تنها از مسیر تحلیل ساختارهای سیاسی و ایدئولوژیک امکان‌پذیر نیست؛ بلکه شناخت دقیق شخصیت، انگیزش‌ها و پیشینه روانی عاملان تروریسم، نقش کلیدی در تبیین چرایی و چگونگی گرایش به خشونت ایفا می‌کند. روان‌شناسی جنایی در این زمینه، با بهره‌گیری از نظریه‌های شخصیت، الگوهای انگیزشی و مطالعات موردی، تلاش دارد به لایه‌های درونی و کمتر دیده‌شده تروریست‌ها نفوذ کرده و از این مسیر، فرایندهای شکل‌گیری رفتار افراطی را شفاف‌سازی کند (Horgan, 2005; Post, 2005).

یکی از یافته‌های مهم در این حوزه آن است که برخلاف باور عمومی، اغلب تروریست‌ها به اختلالات روانی شدید مبتلا نیستند؛ بلکه دارای ویژگی‌های شخصیتی خاصی هستند که در تعامل با زمینه‌های اجتماعی و ایدئولوژیک، آن‌ها را مستعد ورود به مسیر افراط‌گرایی می‌کند. برخی پژوهش‌ها از وجود الگوهایی چون شخصیت‌های خودمحور، کمال‌گرا، سخت‌گیر، مستعد تفکر دوقطبی، و نیازمند معنا سخن می‌گویند؛ ویژگی‌هایی که در پی مواجهه با ناکامی‌های شخصی یا اجتماعی، زمینه بروز خشونت ایدئولوژیک را فراهم می‌سازند (McCauley & Moskalkenko, 2008; Victoroff, 2005).

افراط‌گرایی شناسایی کند؛ الگویی که در صورت تکرار، قابل پیش‌بینی و مداخله‌پذیر باشد (Monahan, 2012; Turvey, 2011).

این پروفایل‌ها معمولاً شامل مؤلفه‌هایی چون ویژگی‌های شخصیتی بارز (نظیر خودشیفتگی، پارانوئیدید، یا اختلالات شخصیت ضداجتماعی)، انگیزه‌های پنهان (نظیر نیاز به هویت، قدرت یا معنا)، تجربیات آسیب‌زا در گذشته (از قبیل طرد اجتماعی، خشونت خانگی یا شکست تحصیلی)، میزان وابستگی به ایدئولوژی افراطی، الگوهای تفکر مطلق‌گرا یا دوقطبی، و نحوه تعامل با محیط اطراف و فضای مجازی هستند (Horgan, 2008; McCauley & Moskaleiko, 2005).

هدف اصلی از طراحی چنین پروفایل‌هایی، پیش‌بینی رفتارهای پرخطر، غربالگری روان‌شناختی افراد در معرض رادیکالیزاسیون، کمک به تصمیم‌سازی‌های قضایی و امنیتی، و هدایت مداخلات اصلاحی یا درمانی است. برای نمونه، در زندان‌ها یا مراکز اصلاح و تربیت، استفاده از پروفایل‌های رفتاری می‌تواند به تشخیص تمایل فرد به ادامه مسیر افراطی یا امکان بازگشت او به زندگی عادی کمک کند (Meloy & Gill, 2016). همچنین، در فرایندهای قضایی، این پروفایل‌ها ابزار علمی مهمی برای ارزیابی مسئولیت کیفری، خطر تکرار جرم یا ضرورت درمان روان‌شناختی محسوب می‌شوند.

در سطح بین‌المللی، ابزارهای معتبری چون VERA-2 (Violent Extremist Risk Assessment)، ERG22+ و TRAP-18 برای تدوین ساختارمند پروفایل‌های رفتاری توسعه یافته‌اند. این ابزارها با در نظر گرفتن شاخص‌هایی چون وفاداری ایدئولوژیک، آمادگی روانی برای خشونت، دسترسی به منابع اجرایی، و وضعیت روانی-اجتماعی فرد، تلاش می‌کنند تصویری دقیق از میزان تهدید و نوع مداخله مناسب ارائه دهند (Meloy, 2012; Pressman & Flockton, 2014; Yakeley, 2014).

روان‌شناختی تروریست‌ها پرداخته و در ارزیابی خطر، تصمیمات قضایی، یا برنامه‌ریزی برای مداخله‌های درمانی و اصلاحی مورد استفاده قرار گیرد (Bartol & Bartol, 2014; Monahan, 2012).

در نهایت، تحلیل شخصیت و انگیزش‌های تروریست‌ها از منظر روان‌شناسی جنایی، نشان می‌دهد که خشونت تروریستی نه صرفاً محصول باورهای افراطی، بلکه نتیجه تعامل پیچیده‌ای میان آسیب‌های روانی، نیازهای روان‌شناختی برآورده‌نشده، و ساختارهای اجتماعی-فرهنگی بزه‌زا است. فهم این ابعاد پنهان، برای طراحی سیاست‌ها و مداخلاتی که به دنبال مهار یا پیشگیری از تروریسم هستند، ضرورتی انکارناپذیر دارد.

کاربرد روان‌شناسی جنایی در پیشگیری از تروریسم

تدوین پروفایل‌های رفتاری

یکی از مؤثرترین ابزارهای روان‌شناسی جنایی در حوزه پیشگیری از تروریسم، تدوین پروفایل‌های رفتاری (Behavioral Profiles) است؛ فرایندی علمی که بر مبنای تحلیل ویژگی‌های شخصیتی، انگیزشی، شناختی و تجربی افراد، به شناسایی الگوهای مشترک میان عاملان افراط‌گرایی و تروریسم می‌پردازد. این پروفایل‌ها نه تنها به فهم عمیق‌تر رفتارهای تروریستی کمک می‌کنند، بلکه نقش کلیدی در ارزیابی تهدید، مداخلات پیشگیرانه و حتی سیاست‌گذاری‌های امنیتی دارند (Bartol & Bartol, 2015; Corner & Gill, 2014).

تدوین پروفایل رفتاری، برخلاف برداشت‌های عامیانه یا رسانه‌ای، صرفاً توصیف ظاهر یا رفتار ظاهری افراد نیست، بلکه حاصل تحلیل چندبعدی شخصیت، هیجانات، باورها، تجربه‌های زیستی و تعاملات اجتماعی آن‌هاست. روان‌شناسی جنایی در این مسیر، با بهره‌گیری از روش‌هایی نظیر مصاحبه‌های بالینی، آزمون‌های روان‌سنجی، بررسی سابقه زندگی و تحلیل زبان گفتاری یا نوشتاری، تلاش می‌کند الگوی رفتاری خاصی را برای افراد مستعد

اضطراب‌های پنهان، اختلالات شخصیت یا احساس قربانی بودن را آشکار کنند؛ مسائلی که در صورت نادیده گرفتن، می‌تواند به بروز رفتارهای خشونت‌بار منجر شوند (Gudjonsson, 2006; Post et al., 2009). از طریق تحلیل گفتار، زبان بدن، سبک پاسخ‌گویی، و بازسازی تجربه‌های کلیدی زندگی فرد، امکان شناسایی الگوهای خطر فراهم می‌شود.

در کنار مصاحبه، غربالگری روان‌شناختی به‌ویژه در محیط‌های آسیب‌پذیر، نظیر مدارس، زندان‌ها، مراکز نگهداری پناهجویان یا جوامع مهاجر، می‌تواند نقشی حیاتی در پیشگیری از افراط‌گرایی ایفا کند. ابزارهای غربالگری، همچون VERA-2, TRAP-18 یا ERG22+، بر پایه شاخص‌هایی نظیر وفاداری ایدئولوژیک، تمایل به خشونت، تاریخچه اختلالات روانی، سطح حمایت اجتماعی، و نحوه واکنش به انتقاد یا ناکامی، امکان ارزیابی میزان خطر و نیاز به مداخله را فراهم می‌سازند (Meloy & Gill, 2016; Pressman & Flockton, 2012). اجرای این ابزارها، در صورت رعایت اصول اخلاقی و محرمانگی، می‌تواند به‌عنوان راهبردی پیش‌نگر، فرآیندهای رادیکالیزاسیون را در مراحل آغازین شناسایی و کنترل کند.

مداخلات زود هنگام روانی-اجتماعی، آخرین حلقه از این زنجیره پیشگیری است که به موازات شناسایی، باید طراحی و اجرا شود. این مداخلات می‌توانند شامل گفت‌وگوهای درمانی، برنامه‌های مشاوره فردی، درمان اختلالات روانی خفیف، ارتقای مهارت‌های مقابله‌ای، پیوند دوباره با نهاد خانواده یا گروه‌های اجتماعی حمایتی، و حتی جایگزینی ایدئولوژی افراطی با ارزش‌های انسانی و دینی معتدل باشند (El-Said, 2015; Kruglanski et al., 2014). شواهد نشان می‌دهند که بسیاری از تروریست‌ها پیش از افراط‌گرایی کامل، در وضعیتی شکننده و دوگانه به سر می‌برند که اگر با مداخلات هوشمندانه همراه شود، امکان بازگرداندن آن‌ها به

نکته کلیدی در تدوین پروفایل‌های رفتاری، پرهیز از برجسب‌زنی یا تعمیم‌های نادرست است. روان‌شناسی جنایی تأکید دارد که هیچ الگوی رفتاری منفردی برای تشخیص قطعی تروریست وجود ندارد؛ بلکه تنها از طریق تحلیل هم‌زمان مجموعه‌ای از داده‌ها، در بستر زندگی فرد، می‌توان به تصویری واقع‌گرایانه و علمی دست یافت. از این‌رو، پروفایل‌سازی رفتاری ابزاری نیست برای پیش‌داوری، بلکه چارچوبی است برای شناخت عمیق‌تر و دقیق‌تر فرآیند افراط‌گرایی، به‌منظور مداخله آگاهانه، پیش از وقوع فاجعه. در نهایت، اهمیت تدوین پروفایل‌های رفتاری در این است که مقابله با تروریسم را از سطح واکنشی و پسینی، به سطح کنشی، علمی و پیش‌نگرانه ارتقا می‌دهد. بهره‌گیری از این ابزار در سیاست‌های پیشگیرانه، نه تنها می‌تواند موجب کاهش هزینه‌های امنیتی شود، بلکه با نجات جان انسان‌ها و جلوگیری از وقوع حملات خشونت‌بار، تأثیر عمیقی بر پایداری اجتماعی و حفظ نظم مدنی خواهد داشت.

نقش مصاحبه‌های روانی، غربالگری و مداخلات زود هنگام

در مسیر مقابله پیشگیرانه با تروریسم، تمرکز بر شناسایی زود هنگام افرادی که در معرض رادیکالیزاسیون قرار دارند، یکی از اساسی‌ترین اقدامات استراتژیک محسوب می‌شود. روان‌شناسی جنایی، به‌عنوان دانشی میان‌رشته‌ای، ابزارهای مهمی برای تحقق این هدف در اختیار دارد که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به مصاحبه‌های روانی تخصصی، آزمون‌های غربالگری روان‌شناختی، و مداخلات زود هنگام روانی-اجتماعی اشاره کرد (Borum, 2011; Horgan, 2008).

مصاحبه‌های روانی ساختاریافته و نیمه‌ساختاریافته، از جمله ابزارهای پایه‌ای در فرآیند شناخت افکار، هیجانات، انگیزه‌ها و نگرش‌های فرد نسبت به خود، جامعه و گروه‌های دیگر هستند. این مصاحبه‌ها که توسط روان‌شناسان آموزش‌دیده در حوزه جنایی انجام می‌شوند، می‌توانند نشانه‌هایی از باورهای افراطی،

طرد، تحقیر، اضطراب وجودی یا خلأ هویتی است. چنین افرادی، با ساختن یک «دشمن خیالی» و فرافکنی تمام ناکامی‌ها و ترس‌های خود بر او، به نوعی توازن روانی می‌رسند؛ امری که خشونت را برایشان نه تنها مجاز، بلکه ضروری جلوه می‌دهد (Freud, 1930; Kruglanski et al., 2014). در این چارچوب، گرایش به ایدئولوژی‌های مطلق‌گرا، نوعی پاسخ ناخودآگاه برای بازگرداندن انسجام به «من تکه‌تکه‌شده» است.

ابزارهای روان‌تحلیلی برای شناسایی این فرآیندها، عمدتاً بر روش‌هایی چون تحلیل محتوای کلامی و نوشتاری، بررسی تداعی‌های آزاد، رؤیاها، نمادهای شخصی، مکانیسم‌های دفاعی، و نحوه مواجهه فرد با اضطراب، گناه و ناکامی استوارند. برای نمونه، تروریستی که در بازجویی مدام از «نجات مردم»، «آزادسازی سرزمین» یا «قربانی بودن خود» سخن می‌گوید، ممکن است در حال برون‌ریزی تعارضاتی باشد که ریشه در تحقیرهای دوران کودکی یا تجربه‌های هویتی ناقص دارد. روان‌تحلیل‌گر با بررسی نحوه بیان این محتوا، نوع تکرار واژگان، شدت بار هیجانی و تناقضات گفتاری، می‌تواند به انگیزش‌های ناهشیار فرد پی ببرد (Gilligan, 1996; Reich, 1973).

علاوه بر مصاحبه‌های تحلیلی، آزمون‌های فرافکنانه، مانند آزمون رورشاخ (Rorschach Inkblot Test)، آزمون TAT (Thematic Apperception Test) یا ترسیمات روانی (مانند نقاشی انسان یا خانه)، نیز ابزارهای سودمندی در ارزیابی گرایش‌های افراطی، سبک دفاعی فرد، میزان یکپارچگی روان، و تعارضات حل‌نشده‌اند. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که افراد دارای گرایش‌های خشونت‌محور یا افراطی، اغلب در این آزمون‌ها، مضامین تکرارشونده‌ای از جنگ، قربانی‌شدن، قدرت مطلق، بی‌اعتمادی به دیگران و انتقام را بازتاب می‌دهند (Cramer, 2000; Meloy & Mohandie, 2001).

مسیر سالم زندگی وجود دارد (McCauley & Moskaleiko, 2017).

مداخلات زودهنگام همچنین در میان جوانان و نوجوانانی که در معرض افکار افراطی، شبکه‌های مجازی تحریک‌آمیز یا گروه‌های فرهمند قرار دارند، می‌تواند از تبدیل انگیزش‌های گذرا به اقدامات ماندگار پیشگیری کند. ارائه خدمات مشاوره‌ای در مدارس، ارتقای سواد رسانه‌ای، ایجاد کانال‌های ارتباطی امن برای گفت‌وگو درباره شکایات و ناکامی‌ها، و بهره‌گیری از الگوهای جایگزین مثبت، از جمله راهکارهایی هستند که می‌توانند در قالب مداخلات چندلایه و اجتماعی دنبال شوند (Weine et al., 2017). در مجموع، روان‌شناسی جنایی از طریق مصاحبه‌های تخصصی، غربالگری ساختارمند و طراحی مداخلات پیشگیرانه، این امکان را فراهم می‌سازد که تروریسم نه به‌عنوان پدیده‌ای غیرمنتظره و انفجاری، بلکه به‌عنوان فرآیندی قابل شناسایی، قابل مداخله و تا حدی قابل مهار تلقی شود. بهره‌گیری هدفمند از این ظرفیت‌ها، نه تنها از منظر امنیتی، بلکه از دیدگاه انسانی، فرهنگی و روانی، گامی اساسی در مسیر کاهش خشونت و افراط‌گرایی در جوامع مدرن خواهد بود.

ابزارهای روان‌تحلیلی در شناسایی گرایش‌های افراطی

درک ریشه‌های روانی افراط‌گرایی، تنها از مسیر تحلیل سطحی رفتار یا باورهای آشکار افراد حاصل نمی‌شود؛ بلکه نیازمند نفوذ به لایه‌های عمیق‌تر روان انسان، جایی میان ناخودآگاه، تعارضات درونی، و تجربه‌های زیسته دوران رشد است. روان‌تحلیل‌گری (Psychoanalysis) و سایر رویکردهای روان‌تحلیلی در روان‌شناسی جنایی، ابزارهای منحصربه‌فردی برای شناسایی و تفسیر انگیزش‌های پنهان، نمادها، فرافکنی‌ها، و دفاع‌های روانی ارائه می‌دهند که می‌توانند در شناخت گرایش‌های افراطی، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کنند (Post, 2005; Volkan, 2004).

از منظر روان‌تحلیلی، افراط‌گرایی نه صرفاً یک موضع سیاسی یا اعتقادی، بلکه واکنشی دفاعی به تجربه‌های شدید روانی، مانند

کاربرد دیگر ابزارهای روان‌تحلیلی، در تحلیل الگوهای جمعی و ناخودآگاه گروهی در میان گروه‌های افراط‌گراست. نظریه‌هایی همچون «روان‌تحلیل جمعی» (Group Psychoanalysis) نشان می‌دهند که بسیاری از گروه‌های تروریستی، ساختارهای مشابهی از دفاع جمعی، احساس قربانی بودن، نیاز به رستگاری و دوقطبی‌سازی ما/دیگران دارند. این الگوها معمولاً از طریق نمادها، شعارها، آیین‌ها و روایت‌های جمعی بازتولید می‌شوند و روان‌تحلیل‌گر می‌تواند با تحلیل دقیق آن‌ها، به درک عمیق‌تری از سازوکارهای جذب، وفادارسازی و رادیکالیزاسیون در این گروه‌ها برسد (Pines, 1986; Volkan, 2004). در نهایت، رویکرد روان‌تحلیلی اگرچه در ظاهر از ابزارهای عینی و کمی فاصله دارد، اما در درک لایه‌های پنهان روان فرد افراط‌گرا، مکملی ضروری برای سایر روش‌های روان‌شناسی جنایی است. این رویکرد، ما را قادر می‌سازد تا پشت باورهای افراطی، چهره‌ای انسانی، اما آسیب‌دیده، متزلزل و درگیر تعارضات وجودی را ببینیم؛ چهره‌ای که اگر زودتر درک و درمان شود، شاید هرگز به خشونت نیانجامد.

راهکارهای سیاسی و نهادی در بهره‌گیری از روان‌شناسی جنایی

در سال‌های اخیر، روند فزاینده تهدیدات تروریستی در اشکال سنتی و نوظهور، به‌ویژه در قالب گرگ‌های تنها، افراط‌گرایی آنلاین و تروریسم ایدئولوژیک، نشان داده است که مقابله مؤثر با این پدیده، نیازمند بازنگری جدی در ساختارهای سیاست‌گذاری و استفاده از تخصص‌های میان‌رشته‌ای است. در این میان، روان‌شناسان جنایی، به‌عنوان حلقه اتصال میان علوم رفتاری و نهاد‌های امنیتی، می‌توانند نقشی حیاتی در تحلیل، پیشگیری و بازپروری ایفا کنند؛ اما تحقق این نقش، مستلزم آموزش هدفمند، تربیت حرفه‌ای و حضور فعال این متخصصان در نظام سیاست‌گذاری ضدتروریسم است (Bartol & Bartol, 2014; Horgan, 2005).

در بسیاری از کشورها، روان‌شناسان جنایی بخشی جدایی‌ناپذیر از تیم‌های ارزیابی تهدید، مراکز تحلیل افراط‌گرایی، و نهادهای بازپروری زندانیان محسوب می‌شوند. این متخصصان در کنار مأموران امنیتی، قضات و کارشناسان سیاسی، به تحلیل شخصیت تروریست‌ها، تدوین پروفایل‌های رفتاری، ارزیابی خطر بازگشت به خشونت، و طراحی مداخلات روانی-اجتماعی می‌پردازند. در ایران اما، علی‌رغم رشد نسبی آموزش روان‌شناسی جنایی در سطوح دانشگاهی، هنوز این تخصص جایگاه ساختاری مشخصی در نظام مقابله با تروریسم ندارد؛ خلأیی که جبران آن می‌تواند گامی مؤثر در ارتقای کیفیت سیاست‌گذاری‌های امنیتی و پیشگیرانه باشد. از این رو، نخستین گام ضروری، طراحی دوره‌های آموزشی و مهارتی ویژه روان‌شناسان جنایی در حوزه افراط‌گرایی و تروریسم است. این آموزش‌ها باید ترکیبی از مباحث نظری (نظریه‌های روان‌شناختی افراط‌گرایی، پروفایل‌سازی، شناخت نشانه‌های رفتاری) و عملی (تحلیل پرونده‌های واقعی، مصاحبه‌های روانی، کار با ابزارهای ارزیابی خطر) باشند. همکاری دانشگاه‌ها، مؤسسات امنیتی، و پژوهشکده‌های علوم رفتاری در تدوین این دوره‌ها، ضامن تربیت نسلی از روان‌شناسان جنایی کارآمد، بومی‌سازی‌شده و پاسخ‌گو به نیازهای امنیتی جامعه خواهد بود (Meloy & Gill, 2016; Monahan, 2012).

گام بعدی، ایجاد جایگاه‌های سازمانی مشخص برای روان‌شناسان جنایی در نهادهای تصمیم‌ساز و اجرایی کشور است. این جایگاه‌ها می‌توانند در قالب کارشناس تحلیل رفتاری در وزارت کشور، مشاور امنیت روانی در نهادهای انتظامی، یا عضو کارگروه‌های بین‌بخشی مقابله با افراط‌گرایی تعریف شوند. چنین جایگاه‌هایی، به‌شرط برخورداری از استقلال حرفه‌ای و دسترسی به اطلاعات واقعی، می‌توانند تأثیرات ملموسی در اصلاح سیاست‌ها و مداخلات داشته باشند. از سوی دیگر، توانمندسازی روان‌شناسان جنایی باید با تقویت زبان مشترک میان تخصص‌های مختلف

تخصص‌هایی همچون روان‌شناسی جنایی، جامعه‌شناسی، علوم ارتباطات، انسان‌شناسی، علوم تربیتی، فناوری اطلاعات و علوم سیاسی، به‌صورت نظام‌مند در فرآیند تصمیم‌گیری، طراحی مداخلات و ارزیابی اثربخشی راهبردها مشارکت داشته باشند. این همکاری میان‌رشته‌ای، نه تنها موجب فهم عمیق‌تر ریشه‌ها و مسیرهای افراط‌گرایی می‌شود، بلکه امکان تدوین برنامه‌هایی را فراهم می‌سازد که هم‌زمان بر پیشگیری، شناسایی، درمان و بازپروری تمرکز دارند (Kruglanski et al., 2014; Weine et al., 2017).

روان‌شناسی جنایی در این منظومه می‌تواند به‌عنوان پلی میان تحلیل رفتار فردی و طراحی سیاست‌های کلان اجتماعی عمل کند. برای نمونه، اطلاعات به‌دست‌آمده از تحلیل‌های روانی تروریست‌ها می‌تواند در اصلاح محتوای آموزشی، بازنگری در رسانه‌های رسمی، تدوین برنامه‌های مداخله در مدارس، یا طراحی سامانه‌های هشدار زودهنگام ایفای نقش کند. به‌طور مشابه، تحلیل‌های جامعه‌شناختی می‌توانند به شناسایی مناطق با پتانسیل بالا برای افراط‌گرایی کمک کرده و زمینه تعامل با نهادهای محلی، مذهبی و مدنی را فراهم آورند. با این حال، تحقق چنین همکاری‌ای نیازمند زیرساخت‌های نهادی و فرهنگی مناسب است. نخست، باید ساختارهای اداری از شکل سلسله‌مراتبی و منفک، به‌سوی مدل‌های همکاری شبکه‌ای و تعاملی تغییر یابند. دوم، باید میان متخصصان حوزه‌های مختلف، زبان مشترک، درک متقابل و ادبیات میان‌رشته‌ای ایجاد شود؛ چراکه در بسیاری از موارد، اصطلاحات، رویکردها و اهداف متفاوت میان رشته‌ها، مانع از تعامل اثربخش می‌شود. سوم، سیاست‌گذاران باید نقش علوم رفتاری و اجتماعی را نه به‌عنوان مکمل، بلکه به‌عنوان بخش اصلی و راهبردی سیاست‌های ضدتروریسم به رسمیت بشناسند (Horgan, 2005; McCauley & Moskalkenko, 2017).

همراه باشد. بسیاری از چالش‌های موجود، ناشی از شکاف گفتگویی میان روان‌شناسان، امنیتی‌ها، و سیاست‌گذاران است. برگزاری کارگاه‌های بین‌رشته‌ای، نشست‌های مشترک دانشگاهی- عملیاتی، و تولید ادبیات بومی در حوزه روان‌شناسی تروریسم، از جمله اقدامات کلیدی در ایجاد این زبان مشترک و افزایش ضریب نفوذ روان‌شناسی جنایی در حوزه تصمیم‌سازی است (Kruglanski et al., 2014; Weine et al., 2017). نهایت، باید توجه داشت که حضور روان‌شناسان جنایی در ساختارهای ضدتروریسم، صرفاً به معنای مداخله در سطح فردی نیست؛ بلکه این حضور می‌تواند به دگرگونی نگرش امنیتی جامعه از مدل‌های صرفاً واکنشی به مدل‌های پیشگیرانه، انسانی و چندبعدی منجر شود. سیاست‌گذاری هوشمندانه، زمانی تحقق می‌یابد که نظام امنیتی، دانش روان‌شناسی را نه تهدید، بلکه فرصت بداند؛ و روان‌شناسی جنایی نیز، خود را نه صرفاً متخصص تحلیل رفتار مجرمانه، بلکه مشارکت‌کننده‌ای مسئول در حفاظت از ثبات و سلامت روانی جامعه بداند.

پدیده تروریسم، به‌عنوان یکی از پیچیده‌ترین تهدیدهای امنیتی معاصر، از ماهیتی چندبعدی و درهم‌تنیده برخوردار است که صرفاً با تکیه بر ابزارهای نظامی، امنیتی یا حقوقی قابل مدیریت نیست. تحلیل دقیق این پدیده، نشان می‌دهد که عوامل روانی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حتی زیستی، در فرآیند شکل‌گیری گرایش‌های افراطی و رفتارهای تروریستی نقش دارند. از این‌رو، مقابله مؤثر و پایدار با تروریسم مستلزم همکاری میان‌رشته‌ای و فرابخشی در سیاست‌گذاری‌ها و اقدامات اجرایی است؛ رویکردی که تاکنون در بسیاری از نظام‌های سیاسی، یا نادیده گرفته شده یا در سطحی سطحی و ناهماهنگ باقی مانده است (Silke, 2003; Victoroff, 2005).

در سیاست‌گذاری ضدتروریستی نوین، دیگر نمی‌توان به حضور صرف نیروهای نظامی و اطلاعاتی اکتفا کرد؛ بلکه لازم است

از منظر اجرایی نیز، ایجاد کارگروه‌های مشترک تخصصی میان نهادهای امنیتی، دانشگاهی، فرهنگی و قضایی، توسعه پایگاه‌های داده میان‌رشته‌ای برای تحلیل ریسک، و اجرای پایلوت‌هایی از مداخلات ترکیبی در جوامع در معرض خطر، می‌تواند گامی عملی برای تحقق این همکاری باشد. نمونه‌های موفق بین‌المللی، مانند برنامه‌های CVE (Countering Violent Extremism) یا P/CVE (Preventing/Countering Violent Extremism)، نیز نشان داده‌اند که هرگاه نهادهای مختلف با هدفی مشترک، در چارچوب مشخص و با احترام به تخصص یکدیگر همکاری کنند، نتایج ملموس و پایدارتری حاصل می‌شود. در نهایت، تروریسم یک معضل صرفاً امنیتی نیست، بلکه بحران نهادهای اجتماعی، روانی و فرهنگی است؛ و پاسخ به آن نیز باید در همان سطوح جست‌وجو شود. بدون همکاری میان‌رشته‌ای، هر مداخله‌ای، ناقص، ناپایدار و دیرهنگام خواهد بود. اما با ایجاد پیوند میان علوم انسانی و علوم امنیتی، می‌توان از تحلیل صرفاً واکنشی، به سمت پیشگیری آگاهانه، اصلاح ساختاری و بازسازی اجتماعی حرکت کرد؛ مسیری که آینده‌ای امن‌تر، پایدارتر و انسانی‌تر را برای جامعه رقم خواهد زد.

نتیجه‌گیری

پدیده تروریسم در جهان معاصر، نه تنها تهدیدی برای امنیت ملی کشورها، بلکه چالشی برای انسجام روانی و اجتماعی جوامع به شمار می‌رود. تجربه‌های جهانی نشان داده‌اند که برخورد صرفاً امنیتی و نظامی با تروریسم، هرچند در کوتاه‌مدت می‌تواند برخی تهدیدات را مهار کند، اما در بلندمدت، بدون شناخت عمیق از عوامل زیربنایی، ناکارآمد و حتی آسیب‌زا خواهد بود. در این میان، روان‌شناسی جنایی با رویکردی تحلیلی و میان‌رشته‌ای، این امکان را فراهم می‌سازد که پشت‌ظاهر خشن و سیاسی تروریسم، ساختارهای روانی، انگیزش‌های درونی، و فرایندهای رادیکالیزاسیون را با دقت علمی بررسی کرده و ابزارهای مؤثرتری برای شناسایی، پیشگیری و مداخله طراحی شود.

این مقاله نشان داد که روان‌شناسی جنایی می‌تواند در قالب‌هایی چون تدوین پروفایل‌های رفتاری، مصاحبه‌های روانی، ارزیابی‌های ریسک، و تحلیل شخصیت تروریست‌ها، نقش محوری در سیاست‌گذاری ضدتروریسم ایفا کند. همچنین، ابزارهای روان‌تحلیلی، تحلیل نشانه‌های رفتاری، و مداخلات زودهنگام روانی-اجتماعی، بسترهایی فراهم می‌کنند تا افراط‌گرایی پیش از تثبیت، شناسایی و کنترل شود. افزون بر این، همکاری فعال نهادهای امنیتی، آموزشی و فرهنگی در پیاده‌سازی راهبردهای مبتنی بر روان‌شناسی جنایی، ضرورتی انکارناپذیر برای مقابله همه‌جانبه با رادیکالیزاسیون خشونت‌محور است. از سوی دیگر، پیشگیری از تروریسم نیازمند یک بازنگری ساختاری در سیاست‌گذاری‌هاست؛ بازنگری‌ای که در آن روان‌شناسان جنایی نه تنها به‌عنوان تحلیل‌گر فردی، بلکه به‌عنوان طراح مداخلات اجتماعی، مربی نهادهای پیشگیر، و مشاور نهادهای سیاست‌گذار شناخته شوند. تربیت و توانمندسازی این متخصصان، و ایجاد جایگاه‌های مشخص برای آن‌ها در ساختارهای امنیتی و آموزشی، گامی راهبردی در مسیر نهادینه‌سازی پیشگیری روانی از افراط‌گرایی است.

در نهایت، آنچه تروریسم را از سایر اشکال جرم متمایز می‌کند، ریشه‌دار بودن آن در ذهن، هویت و ناخودآگاه فرد و گروه است؛ و دقیقاً از همین منظر است که روان‌شناسی جنایی می‌تواند مهم‌ترین ابزار فهم، پیش‌بینی و مداخله باشد. جهت‌دهی سیاست‌های ضدتروریسم به سمت شناخت‌محور، پیشگیرانه، و انسان‌محور، ضرورتی است که تنها از طریق پذیرش و نهادینه‌سازی همکاری میان‌رشته‌ای، با محوریت علوم رفتاری، به ثمر خواهد رسید.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Terrorism remains one of the most complex security challenges of the twenty-first century because it cannot be adequately explained as a purely military, legal, or political phenomenon; rather, it emerges through a multilayered interaction among ideological narratives, social grievances, identity threats, group dynamics, and individual psychological vulnerabilities. This study examines the application of criminal psychology to the identification and prevention of terrorism and argues that the field offers a more analytically precise framework for understanding how violent extremism develops, stabilizes, and translates into action. Unlike approaches that reduce terrorism to doctrine or strategic calculation alone, criminal psychology highlights the role of internal cognitive scripts, emotional dysregulation, moral disengagement, symbolic enemy construction, and the search for belonging, significance, and certainty in contexts of perceived exclusion or humiliation. Prior scholarship has repeatedly shown that many terrorists are not clinically psychotic or severely mentally disordered, yet they may display rigid thinking, grievance-based reasoning, susceptibility to absolutist ideologies, and openness to manipulative group influence, all of which make criminal psychology especially valuable for examining the pathways through which extremist commitment forms and hardens (Bartol & Bartol, 2014; Borum, 2011; Esmaeili, 2012; Horgan, 2005; Victoroff, 2005). On this basis, the extended abstract conceptualizes terrorism as a form of ideologically rationalized violent conduct whose immediate manifestations are visible at the behavioral level but whose deeper causes often lie in unresolved identity crises, moral polarization, experiences of injustice, and the psychological appeal of collective missions promising dignity, power, or redemption (Deyanat, 2017; Kruglanski et al., 2014; McCauley & Moskalkenko, 2017; Motavaseli, 2019).

The analytical premise of the article is that criminal psychology occupies a distinct position at the intersection of psychology, criminology, and forensic inquiry because it concentrates specifically on the mental, motivational, and behavioral mechanisms underlying criminal conduct rather than merely describing social risk factors or diagnosing mental illness. From this perspective, terrorist behavior is best approached as a patterned form of violent action shaped by cognitive distortions, identity narratives, emotional investment in perceived victimhood, charismatic influence, and learned legitimations of cruelty. The article therefore differentiates criminal psychology from clinical psychology, social psychology, and general criminology by emphasizing its practical capacity to construct behavioral profiles, interpret radicalization trajectories, assess violent intent, and contribute to targeted preventive intervention. It further argues that criminal psychology is uniquely well suited to understanding both organized terrorist actors and lone-actor offenders because it focuses on how belief systems are internalized, how grievance is transformed into violent mission, and how symbolic enemies are psychologically dehumanized. Relevant scholarship supports this distinction by showing that radicalization typically involves a processual movement from frustration and identity instability toward ideological embedding, emotional isolation, and behavioral preparation, rather than a sudden irrational break from ordinary life (Blackburn, 1993; Gudjonsson, 2003, 2006; Horgan, 2008; McCauley & Moskalkenko, 2008; Post, 2007; Silke, 2003). In this framework, terrorist violence is not treated as a mysterious anomaly but as an intelligible outcome of cumulative psychological conditioning, group reinforcement, and narrative justification, which makes the application of criminal psychology not only conceptually legitimate

but strategically necessary for both analysis and prevention (Borum et al., 2014; Post, 2005; Weine et al., 2017).

Methodologically, the article adopts a descriptive-analytical and interdisciplinary design based on qualitative synthesis of theoretical sources and prior empirical findings in criminal psychology, terrorism studies, forensic assessment, and radicalization research. Rather than presenting new fieldwork, it systematizes the existing literature in order to identify recurring explanatory categories relevant to the psychology of terrorist conduct: identity destabilization, absolutist cognition, grievance fixation, social disconnection, attraction to ideological certainty, manipulation by authority figures, and readiness for moral disengagement. The review is organized around three analytical levels: first, the definitional and conceptual level, where criminal psychology is positioned as a framework for understanding violent criminal behavior; second, the diagnostic and interpretive level, where psychological indicators, motivational structures, and life-history vulnerabilities associated with terrorism are examined; and third, the preventive and policy level, where profiling, screening, structured interviews, early intervention, and institutional coordination are evaluated. Special attention is given to the usefulness of structured professional judgment tools, behavioral evidence analysis, and psychoanalytically informed interpretation in detecting escalating risk without collapsing into simplistic stereotyping or deterministic labeling (Meloy & Gill, 2016; Meloy & Yakeley, 2014; Monahan, 2012; Pressman & Flockton, 2012; Turvey, 2011). The article also integrates research on online extremism, lone-actor terrorism, and disengagement programs in order to show that contemporary prevention must move beyond reactive security logic and incorporate

dynamic psychological assessment in schools, prisons, migrant communities, and digital environments where early indicators may surface before violence occurs (Corner & Gill, 2015; Corner et al., 2016; El-Said, 2015; Gill et al., 2014; Rabasa et al., 2010; Weenink, 2015).

The principal findings indicate that criminal psychology provides a robust interpretive lens for explaining why some individuals exposed to ideological propaganda move toward violent extremism while many others do not. The literature reviewed suggests that the strongest explanatory value lies not in pathologizing terrorists as mentally ill, but in analyzing interacting vulnerabilities such as identity diffusion, chronic humiliation, unresolved anger, black-and-white thinking, dependency on collective meaning, and susceptibility to narratives that transform personal frustration into sacred or heroic obligation. The article finds that behavioral indicators associated with escalation may include abrupt social withdrawal, severance from intimate relationships, obsessive consumption of extremist content, fascination with martyrdom or weaponry, grievance-centered speech, rigid moral dualism, and increasing acceptance of violence as a legitimate corrective force. Such indicators acquire practical value only when interpreted contextually and cumulatively, because no single trait or act predicts terrorism on its own (Borum, 2011; Gill et al., 2014; Meloy & Gill, 2016; Monahan, 2012). Another major finding is that criminal psychology is especially effective in understanding lone-actor terrorism, where direct organizational membership may be absent but psychological immersion in extremist ideology is strong. In such cases, profiling, structured interviews, linguistic analysis, and risk assessment tools can reveal meaningful patterns of fixation, leakage, moral rationalization, and intent formation (Corner & Gill, 2015; Corner et al., 2016; Pressman & Flockton, 2012; Weenink,

2015). The article also concludes that psychoanalytically informed readings, while not sufficient in isolation, add depth by uncovering projection, defensive enemy construction, symbolic compensation, and the role of narcissistic injury, thereby complementing more structured behavioral methods (Cramer, 2000; Freud, 1930; Gilligan, 1996; Meloy & Mohandie, 2001; Volkan, 2004). A further finding is that the preventive value of criminal psychology lies less in post hoc explanation than in early detection and tailored intervention. The article shows that specialized psychological interviews, structured screening instruments, and behavior-based risk assessment can assist authorities and institutions in identifying individuals who are entering radicalization pathways before they commit terrorist violence. This is especially relevant in educational institutions, correctional settings, refugee reception contexts, and online spaces where marginalization, narrative manipulation, and social isolation may converge. The study argues that preventive success depends on integrating criminal psychologists into multidisciplinary systems that include security agencies, educators, social workers, religious mediators, and judicial actors, so that warning signs are neither ignored nor treated solely through coercive means. It further finds that deradicalization and disengagement efforts are most promising when they combine psychological counseling, identity reconstruction, family reintegration, alternative status pathways, media literacy, and moderated moral or religious reframing rather than relying only on surveillance or punishment (El-Said, 2015; Kruglanski et al., 2014; McCauley & Moskaleiko, 2017; Weine et al., 2017). At the institutional level, the article emphasizes the need for formal training programs in terrorism-focused criminal psychology, the creation of organizational

roles for behavioral analysts, the development of interdisciplinary databases and risk protocols, and the adoption of evidence-based profiling practices that avoid stigmatization while improving strategic foresight (Bartol & Bartol, 2014; Meloy & Yakeley, 2014; Monahan, 2012; Turvey, 2011). In this sense, criminal psychology is presented not as an auxiliary discipline but as a central component of intelligent counterterrorism policy capable of shifting the system from a purely reactive model toward anticipatory, humane, and behaviorally informed prevention (Silke, 2011; Weine et al., 2017).

In conclusion, the article demonstrates that terrorism is best understood as a multidimensional form of violent conduct rooted not only in ideology and political opportunity but also in psychological needs, emotional wounds, cognitive distortions, and socially mediated identity processes. Criminal psychology offers an indispensable framework for linking these dimensions, because it makes it possible to analyze how grievance becomes mission, how belief becomes justification, and how vulnerability becomes action. Its contribution is especially significant in the identification of behavioral warning signs, the interpretation of radicalization trajectories, the assessment of lone-actor risk, and the design of preventive interventions that operate before violence materializes. The broader implication is that effective counterterrorism requires a decisive move away from narrow force-centered responses toward integrated policies grounded in behavioral knowledge, institutional coordination, and early psychosocial engagement. When criminal psychology is embedded within security, educational, judicial, and community structures, it becomes possible not only to respond to terrorism more intelligently, but also to reduce the conditions under which extremist violence takes root and reproduces itself.

References

- Azargin, A. (2017). *An Introduction to Social Psychology*. Avaye Noor.
- Bartol, C. R. (1995). *Criminal Behavior: A Psychosocial Approach* (4th ed.). Prentice Hall.
- Bartol, C. R., & Bartol, A. M. (2014). *Introduction to Forensic Psychology: Research and Application* (4th ed.). SAGE Publications.
- Blackburn, R. (1993). *The Psychology of Criminal Conduct: Theory, Research and Practice*. Wiley.
- Borum, R. (2011). Radicalization into Violent Extremism I: A Review of Social Science Theories. *Journal of Strategic Security*, 4(4), 7-36.
- Borum, R., Horgan, J., & Deyanat, K. (2014). *The Psychology of Terrorism*. Allameh Tabataba'i University Press.
- Corner, E., & Gill, P. (2015). A False Dichotomy? Mental Illness and Lone-Actor Terrorism. *Law and Human Behavior*, 39(1), 23-34.
- Corner, E., Gill, P., & Mason, O. (2016). Mental Health Disorders and the Terrorist: A Research Agenda. *Journal of Forensic Psychiatry & Psychology*, 27(2), 151-163.
- Cramer, P. (2000). Defense Mechanisms in Psychology Today: Further Processes for Adaptation. *American psychologist*, 55(6), 637-646.
- Deyanat, K. (2017). A Psychological Analysis of Violent Extremism. *National Security Quarterly*, 7(2), 117-146.
- El-Said, H. (2015). *New Approaches to Countering Terrorism: Designing and Evaluating Counter Radicalization and De-Radicalization Programs*. Palgrave Macmillan.
- Esmaeili, S. (2012). *Criminal Psychology*. SAMT.
- Freud, S. (1930). *Civilization and Its Discontents*. Hogarth Press.
- Gill, P., Horgan, J., & Deckert, P. (2014). Bombing Alone: Tracing the Motivations and Antecedent Behaviors of Lone-Actor Terrorists. *Journal of Forensic Sciences*, 59(2), 425-435.
- Gilligan, J. (1996). *Violence: Reflections on a National Epidemic*. Vintage Books.
- Gudjonsson, G. H. (2003). *The Psychology of Interrogations and Confessions: A Handbook*. Wiley.
- Gudjonsson, G. H. (2006). The Psychology of Interrogations and Confessions. In G. Davies & R. Bull (Eds.), *Handbook of Psychology in Legal Contexts* (2nd ed., pp. 133-156). Wiley.
- Horgan, J. (2005). *The Psychology of Terrorism*. Routledge.
- Horgan, J. (2008). From Profiles to Pathways and Roots to Routes: Perspectives from Psychology on Radicalization into Terrorism. *The Annals of the American Academy of Political and Social Science*, 618(1), 80-94.
- Kruglanski, A. W., Belanger, J. J., & Gunaratna, R. (2014). *The Three Pillars of Radicalization: Needs, Narratives, and Networks*. Oxford University Press.
- McCauley, C., & Moskaleiko, S. (2008). Mechanisms of Political Radicalization: Pathways toward Terrorism. *Terrorism and Political Violence*, 20(3), 415-433.
- McCauley, C., & Moskaleiko, S. (2017). Understanding Political Radicalization: The Two-Pyramids Model. *American psychologist*, 72(3), 205-216.
- Meloy, J. R., & Gill, P. (2016). The Lone-Actor Terrorist: A Behavioral Analysis. *Journal of Threat Assessment and Management*, 3(3-4), 147-150.
- Meloy, J. R., & Mohandie, K. (2001). The Clinical Threat Assessment Interview. *Journal of Threat Assessment*, 1(1), 3-22.
- Meloy, J. R., & Yakeley, J. (2014). The Violent True Believer as a "Lone Wolf" – Psychoanalytic Perspectives on Terrorism. *Behavioral Sciences & the Law*, 32(3), 347-365.
- Moblaghi, H., & Mohammadi-Kia, S. (2013). Social Psychology of Extremism and Terrorism. *Strategic Studies Quarterly*, 20(3), 17-34.
- Monahan, J. (2012). The Individual Risk Assessment of Terrorism. *Psychology, Public Policy, and Law*, 18(2), 167-205.
- Motavaseli, M. (2019). Religious Extremism from the Perspective of Criminal Psychology. *Sociology of Religion and Politics Quarterly*, 5(3), 41-62.
- Pines, M. (1986). *Bion and Group Psychotherapy*. Routledge.
- Post, J. M. (2005). The Psychological Dynamics of Terrorism. In T. Bjorgo (Ed.), *Root Causes of Terrorism: Myths, Reality and Ways Forward* (pp. 97-107). Routledge.
- Post, J. M. (2007). *The Mind of the Terrorist: The Psychology of Terrorism from the IRA to al-Qaeda*. Palgrave Macmillan.
- Post, J. M., Ruby, K. G., & Shaw, E. D. (2009). The Radical Group in Context: 1. An Integrated Framework for the Analysis of Group Risk for Terrorism. *Studies in Conflict & Terrorism*, 32(2), 79-100.
- Pressman, D. E., & Flockton, J. (2012). Calibrating Risk for Violent Political Extremists and Terrorists: The VERA-2 Structured Assessment. *British Journal of Forensic Practice*, 14(4), 237-251.
- Rabasa, A., Pettyjohn, S. L., Ghez, J. J., & Boucek, C. (2010). *Deradicalizing Islamist Extremists*.
- Reich, W. (1973). *The Mass Psychology of Fascism*. Farrar, Straus and Giroux.
- Silke, A. (2003). *Terrorists, Victims and Society: Psychological Perspectives on Terrorism and Its Consequences*. Wiley.

- Silke, A. (2011). The Psychology of Counter-Terrorism: Critical Perspectives. *Psychology, Crime & Law*, 17(5), 533-542.
- Sinclair, J., & Motavaseli, M. (2012). *Raising a Terrorist*. Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Sotoudeh, A. (2022). *Criminal Psychology: Theories and Applications*. Kharazmi University Press.
- Turvey, B. E. (2011). *Criminal Profiling: An Introduction to Behavioral Evidence Analysis* (3rd ed.). Academic Press.
- Victoroff, J. (2005). The Mind of the Terrorist: A Review and Critique of Psychological Approaches. *Journal of Conflict Resolution*, 49(1), 3-42.
- Volkan, V. D. (2004). *Blind Trust: Large Groups and Their Leaders in Times of Crisis and Terror*. Pitchstone Publishing.
- Weenink, A. W. (2015). Behavioral Problems and Disorders Among Radicals in Police Files. *Perspectives on Terrorism*, 9(2), 17-33.
- Weine, S., Eisenman, D., Jackson, L. T., Kinsler, J., & Polutnik, C. (2017). Utilizing Mental Health Professionals to Help Prevent Violent Extremism: A Review of the Literature. *Behavioral Sciences & the Law*, 35(5-6), 491-510.